

Neoliberalism's Resilience to Crises: An Analysis of Policy Recommendations of International Development Institutions (2008-2024)

Kaveh Keyhani Sabeti¹

Reza Shirzadi^{**†}

Mojtaba Zare Ashkezari[‡]

Abstract

This article examines why and how neoliberal policy prescriptions promoted by major international development institutions have persisted—and even strengthened—despite the profound challenges posed by two major global crises: the 2008 financial crisis and the COVID 19 pandemic. Although both crises exposed structural weaknesses of neoliberal governance, institutions such as the IMF, World Bank, UNDP, and OECD continued to advance market-oriented reforms. The central research question asks: How have these institutions maintained the neoliberal logic of their policy recommendations between 2008 and 2024 despite the delegitimizing effects of the crises? The article argues that the key mechanism enabling this persistence is the institutions' *governance power, operationalized through three capacities: the ability to define crises, the ability to prescribe policy solutions, and the ability to monitor implementation. Methodologically, the study employs a process tracing approach to uncover the sequential dynamics through which neoliberal ideas were reproduced, and a systematic documentary analysis to code and analyze official reports, evaluations, and policy statements. Findings show that the crises were framed not as failures of neoliberalism but as “external shocks” or “implementation gaps,” allowing institutions to repackage long standing neoliberal prescriptions—such as structural reforms, debt sustainability, targeted social protection, and private sector led development—as crisis response strategies. Furthermore, monitoring mechanisms and conditionalities ensured the institutionalization of these recommendations. The study concludes that the resilience of neoliberalism in international development is not mere policy continuity but the result of an adaptive process through which institutions reinterpret crises, rearticulate policy norms, and reinforce compliance structures. This highlights the need for deeper scrutiny of the discursive and institutional power that shapes global development governance.

Keywords: 2008 Crisis, Corona Crisis, Neoliberalism, Resilience, International Development.

¹PhD Student, Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

Email: kavehkeyhany59@gmail.com

^{**†}Associate Professor, Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran (Corresponding Author).

Email: reza.shirzadi@kia.ac.ir

[‡]Assistant Professor, Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran.

Email: m.zaare@ut.ac.ir

تاب‌آوری نئولیبرالیسم در برابر بحران‌ها: تحلیل توصیه‌های سیاستی نهادهای توسعه بین‌المللی (۲۰۰۸-۲۰۲۴)

کاوه کیهانی ثابتی^۱

رضا شیرزادی^{۲*}

مجتبی زارع اشکذری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰

چکیده

این مقاله به بررسی چرایی تداوم و تاب‌آوری سیاست‌های نئولیبرالی در نهادهای توسعه بین‌المللی در مواجهه با دو بحران بزرگ قرن بیست‌ویکم - بحران مالی ۲۰۰۸ و همه‌گیری کرونا - می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش این است که چگونه با وجود آن‌که هر دو بحران ناکارآمدی‌های ساختاری نئولیبرالیسم را آشکار کردند، نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، برنامه توسعه سازمان ملل و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه توانستند منطق نئولیبرالی توصیه‌های سیاستی خود را حفظ و حتی تقویت کنند. پرسش محوری مقاله این است که چه سازوکارهایی امکان تاب‌آوری این سیاست‌ها را فراهم کرده است؟ فرضیه پژوهش بیان می‌کند که «موقعیت حکومت‌مندی نهادهای بین‌المللی» - شامل توانایی تعریف بحران، توانایی تجویز راهکار و توانایی نظارت بر اجرا - به این نهادها اجازه داده است بحران‌ها را بازقالب‌بندی کرده و سیاست‌های نئولیبرالی را در قالب نسخه‌های جدید بازآفرینی کنند. روش تحقیق مبتنی بر «تحلیل فرایندمحور» برای تبیین روندهای بازتولید سیاست‌ها و «تحلیل اسنادی نظام‌مند» برای استخراج الگوهای روایی، هنجاری و نهادی از اسناد رسمی نهادهای بین‌المللی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که این نهادها بحران‌ها را نه به‌عنوان شکست سیاست‌های بازارمحور، بلکه به‌عنوان «شوک‌های خارجی» یا «اختلالات اجرایی» تعریف کرده‌اند؛ سپس با تجویز نسخه‌هایی مانند اصلاحات ساختاری، هدفمندسازی حمایت‌ها، پایداری بدهی و شاخص‌محوری توسعه، منطق نئولیبرالی را بازتولید کرده‌اند. همچنین سازوکارهای نظارتی و مشروطیت‌های مالی اجرای این نسخه‌ها را تضمین کرده است. نتیجه آن‌که تاب‌آوری نئولیبرالیسم در حوزه توسعه بین‌المللی محصول هم‌افزایی قدرت روایی، هنجاری و نهادی نهادهای بین‌المللی مورد نظر است.

واژگان کلیدی: بحران ۲۰۰۸، بحران کرونا، نئولیبرالیسم، تاب‌آوری، توسعه بین‌المللی.

۱ دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

Email: kavehkeyhany59@gmail.com

۲ دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسئول).

Email: reza.shirzadi@kiau.ac.ir

۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

Email: m.zaare@ut.ac.ir



بحران مالی ۲۰۰۸ و بحران کرونا دو نقطه عطف در اقتصاد سیاسی جهانی بودند که انتظار می‌رفت به بازنگری جدی در سیاست‌های نئولیبرالی منجر شوند. بحران ۲۰۰۸ از دل آزادسازی مالی و مقررات‌زدایی شکل گرفت و بحران کرونا نیز ضعف خصوصی‌سازی خدمات عمومی و کاهش ظرفیت دولت‌ها را آشکار کرد. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که نهادهای بین‌المللی مروج سیاست‌های نئولیبرالی - به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - نه تنها از توصیه‌های پیشین خود فاصله نگرفتند، بلکه آن‌ها را در قالب‌های جدید بازتولید کردند. اگرچه ادبیات گسترده‌ای درباره پیامدهای دو بحران وجود دارد، اما کمتر پژوهشی به‌طور مشخص به تاب‌آوری توصیه‌های سیاستی نهادهای بین‌المللی پرداخته است. بیشتر مطالعات بر پیامدهای اقتصادی یا اجتماعی بحران‌ها تمرکز کرده‌اند؛ اما، بررسی این‌که چگونه صندوق و بانک توانسته‌اند سیاست‌های خود را در برابر بحران‌ها حفظ کنند، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اسناد رسمی این نهادها نشان می‌دهد که بحران‌ها نه نقطه شکست، بلکه فرصتی برای بازتعریف و تقویت سیاست‌های پیشین بوده‌اند. مقاله با تمرکز بر این دو بحران، تاب‌آوری توصیه‌های نئولیبرالی در حوزه توسعه بین‌المللی را بررسی کرده است.

پس از بحران ۲۰۰۸، صندوق بین‌المللی پول در ظاهر بر ضرورت اصلاحات نظارتی تأکید کرد، اما بررسی اسناد رسمی نشان می‌دهد که این اصلاحات در واقع ادامه همان رویکرد پیشین صندوق بودند. در گزارش ارزیابی سیاست مالی صندوق، بحران به‌عنوان «شکاف در اجرای مقررات» معرفی می‌شود و نه نتیجه آزادسازی مالی، و بنابراین نسخه‌های سیاستی آن همچنان بر «انضباط مالی»، «پایداری بدهی» و «اصلاحات ساختاری» متمرکز می‌ماند (IMF, 2025: 4-7).

بانک جهانی نیز پس از بحران ۲۰۰۸، مسیر مشابهی را دنبال کرد. در سند موسوم به پشتیبانی گروه بانک جهانی برای آمادگی در برابر بحران، بحران نه به‌عنوان شکست سیاست‌های بازارمحور، بلکه به‌عنوان «آسیب‌پذیری مالی» و «ضعف ظرفیت دولت‌ها» معرفی می‌شود (World Bank, 2019: 1-3). این بازتعریف فنی موجب شد که بانک جهانی همچنان بر «اصلاحات ساختاری»، «بهبود محیط کسب‌وکار» و «گسترش مشارکت بخش خصوصی» تأکید کند. در نتیجه، بحران ۲۰۰۸ نه فرصتی برای بازنگری، بلکه فرصتی برای تعمیق سیاست‌های نئولیبرالی تلقی شد. همچنین در حالی‌که بحران ۲۰۰۸ نیازمند سیاست‌های ضدچرخه‌ای گسترده بود، صندوق در اسناد خود همچنان بر «پایداری بدهی» و «انضباط مالی» تأکید کرد. بازاربازی اوغلو و میدز نشان می‌دهند که صندوق به جای فاصله گرفتن از سیاست‌های ریاضتی، آن‌ها را در قالب «اصلاحات ضروری» بازتولید کرد (Pazarbasioglu & Meads, 2024: 680-683). این استمرار نشان‌دهنده تاب‌آوری سیاست‌های عملی نئولیبرالی در برابر بحران است.

هیئت ثبات مالی (FSB) نیز که پس از بحران ۲۰۰۸ نقش مهمی در هماهنگی اصلاحات جهانی داشت، رویکردی مشابه اتخاذ کرد. در گزارش‌های رسمی هیئت تأکید می‌شود که هدف اصلاحات «ایجاد بازارهای امن‌تر و کارآمدتر» است، نه بازنگری در منطق بازارمحور. این رویکرد نشان می‌دهد که حتی اصلاحات پس از بحران نیز در چارچوب نئولیبرالی باقی ماندند. در بحران کرونا نیز صندوق همان الگوی سیاستی را حفظ کرد. در اسناد مربوط به تاب‌آوری و پایداری اعتماد^۲، صندوق تأکید می‌کند که کشورها باید «پایداری بدهی»، «اصلاحات ساختاری» و «هدفمند کردن حمایت‌ها» را در دوره

۱ World Bank Group's Support for Crisis Preparedness

۲. هیأت ثبات مالی (Financial Stability Board) هیأتی بین‌المللی است که بر سیستم مالی جهانی نظارت دارد و پیشنهادهایی در این زمینه می‌دهد. این هیأت توسط اجلاس ۲۰۰۹ لندن در آوریل ۲۰۰۹ به وجود آمد و اعضای آن شامل کشورهای عضو گروه ۲۰، مجمع ثبات مالی و کمیسیون اروپا می‌باشد و مرکز آن در بازل، سوئیس قرار دارد.

۳ Resilience and Sustainability Trust

پسا کرونا تقویت کنند (IMF, 2025: 7-10). این استمرار نشان می‌دهد که حتی در بحرانی که نیازمند مداخله گسترده دولت‌ها بود، صندوق از چارچوب سیاستی خود فاصله نگرفته است.

بانک جهانی همچنین در برخورد با بحران کرونا، آن را «شوک جهانی» معرفی می‌کند و نه نتیجه خصوصی‌سازی یا کاهش ظرفیت دولت‌ها. در مرحله «بازیابی مقاوم»، بانک جهانی بار دیگر بر «اصلاحات ساختاری»، «دیجیتالی‌سازی بازارها» و «تقویت بخش خصوصی» تأکید می‌کند (World Bank, 2021: 12-15). این استمرار نشان‌دهنده تاب‌آوری سیاست‌های عملی نئولیبرالی در دوران کرونا است. اگرچه بحران کرونا ضعف خصوصی‌سازی نظام سلامت را آشکار کرد، اما بانک جهانی در اسناد خود همچنان بر «مشارکت بخش خصوصی در سلامت» و «کارآمدسازی هزینه‌های عمومی» تأکید می‌کند (World Bank, 2021: 18-20). این امر نشان می‌دهد که حتی در حوزه‌ای که شکست بازار آشکار بود، توصیه‌های نئولیبرالی تغییر نکردند.

در مجموع، شواهد نشان می‌دهد که توصیه‌های عملی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در دو بحران ۲۰۰۸ و کرونا نه تنها تضعیف نشدند، بلکه با بازقالب‌بندی بحران‌ها به عنوان «شوک‌های خارجی» و نه پیامد سیاست‌های پیشین، تقویت شدند. استمرار توصیه‌هایی مانند «اصلاحات ساختاری»، «پایداری بدهی»، «بهبود محیط کسب‌وکار» و «تقویت بخش خصوصی» نشان‌دهنده تاب‌آوری سیاست‌های عملی نئولیبرالی در برابر بحران‌های بزرگ است. این مسئله ضرورت تحلیل دقیق‌تر سازوکارهای گفتمانی و نهادی این تاب‌آوری را برجسته می‌کند. در همین راستا، پرسش اصلی مقاله این است که چگونه با وجود بحران‌های ۲۰۰۸ و همه‌گیری کرونا، نهادهای توسعه بین‌المللی موفق شده‌اند منطق نئولیبرالی توصیه‌های سیاستی خود در حوزه توسعه بین‌المللی را در سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۴ همچنان حفظ کنند؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش با تکیه بر روش توصیفی و تحلیلی مورد آزمون قرار گرفته این است که «دستیابی نهادهای توسعه بین‌المللی به موقعیت حکومت‌مندی این امکان را فراهم کرده است که این نهادها، در مواجهه با دو بحران یاد شده، بتوانند تاب‌آوری توصیه‌های نئولیبرالی خود را حفظ کرده و آن‌ها را در پوشش سیاست‌های حل بحران، بازآفرینی کنند». مقاله نشان می‌دهد تاب‌آوری سیاست‌های نئولیبرالی را در حوزه‌های حمایت اجتماعی، حکمرانی مالی و شاخص‌ها و اهداف توسعه، تحلیل می‌کند.

بر اساس این فرضیه، بحران‌های ۲۰۰۸ و همه‌گیری کرونا، متغیرهای مستقل تحقیق محسوب می‌شوند. حکومت‌مندی نئولیبرالیسم متغیر میانجی است که سبب تاب‌آوری ایده‌های نئولیبرال در سه حوزه یاد شده (متغیر وابسته) شده است. مقاله برای آزمون فرضیه مطرح شده، ابتدا ادبیات نظری تحقیق را به‌طور مختصر بررسی می‌کند. سپس چارچوب نظری مقاله بر مبنای حکومت‌مندی نئولیبرال و تاب‌آوری بنیان‌های فکری بازارمحور تبیین شده است. در ادامه با رجوع به شواهد معتبر و تحلیل مواضع، روایت‌ها و گزارش‌های نهادهای عمده فعال در حوزه توسعه بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، برنامه توسعه سازمان ملل و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، چگونگی روایت‌سازی این نهادها از بحران‌های ۲۰۰۸ و کرونا، ریشه‌یابی علل بروز بحران و طرح توصیه‌های جدید برای مقابله با بحران، در قالب فرضیه ارائه شده، تحلیل شده است.

روش تحلیل فرایندمحور در این پژوهش برای تبیین چرایی تداوم و تاب‌آوری سیاست‌های نئولیبرالی در مواجهه با بحران‌های ۲۰۰۸ و کرونا به‌کار گرفته شده است. در این رویکرد، به‌جای تمرکز صرف بر پیامدهای نهایی، بر روندهای شکل‌گیری، بازتعریف و بازتولید سیاست‌ها تأکید می‌شود. تحلیل فرایندمحور امکان می‌دهد که سیر تحول روایت‌های نهادهای بین‌المللی، نحوه صورت‌بندی بحران‌ها، و چگونگی تبدیل این روایت‌ها به نسخه‌های سیاستی بررسی شود. این روش نشان می‌دهد که چگونه نهادهای توسعه بین‌المللی از سه توانایی حکومت‌مندی - یعنی توانایی تعریف بحران، توانایی تجویز راهکار و توانایی نظارت بر اجرا - در طول زمان استفاده کرده‌اند تا بحران‌ها را نه تهدید، بلکه فرصتی برای تقویت منطق نئولیبرالی معرفی کنند. به این ترتیب، تحلیل فرایندمحور به پژوهش امکان می‌دهد تا پویایی‌های درونی تاب‌آوری نئولیبرالیسم را آشکار کند و نشان دهد که استمرار سیاست‌ها نتیجه یک روند تدریجی و ساختاری است، نه یک واکنش مقطعی.



در کنار تحلیل فرایندمحور، پژوهش از روش تحلیل اسنادی نظام‌مند برای بررسی محتوای گزارش‌ها، بیانیه‌ها، ارزیابی‌ها و اسناد رسمی نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، برنامه توسعه سازمان ملل و OECD استفاده کرده است. در این روش، اسناد بر اساس یک جدول کدگذاری شامل سه شاخص حکومت‌مندی- تعریف بحران، تجویز راهکار و نظارت بر اجرا- طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند. این کدگذاری امکان می‌دهد که الگوهای تکرارشونده در روایت‌سازی بحران‌ها، نوع نسخه‌های سیاستی و سازوکارهای نظارتی شناسایی شود و تفاوت‌ها و شباهت‌های میان نهادها در سه حوزه حمایت اجتماعی، حکمرانی مالی و شاخص‌ها و اهداف توسعه آشکار گردد. تحلیل اسنادی نظام‌مند به پژوهش این امکان را داده است که شواهد تجربی و متنی را به صورت منسجم استخراج کند و نشان دهد که چگونه نهادهای بین‌المللی با وجود بحران‌ها، همچنان به بازتولید سیاست‌های نئولیبرالی ادامه داده‌اند.

۱- ادبیات تحقیق

ادبیات پژوهشی درباره بحران‌های ۲۰۰۸ و کرونا نشان می‌دهد که نولیبالیسم نه تنها در برابر این بحران‌ها تضعیف نشده، بلکه توانسته است خود را بازسازی و بازتولید کند. آویسا (Avisa, 2023) در مرور ادبیات خود تأکید می‌کند که نولیبالیسم در هر دو بحران نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به سیاست‌های پس‌بحران داشته و حتی پیامدهای نابرابری را تشدید کرده است. بخش مهمی از ادبیات به بررسی بحران مالی ۲۰۰۸ به‌عنوان پیامد مستقیم سیاست‌های نولیبالی می‌پردازد. شکرتا و کاجانی (Shkreta & Kaçani, 2023) نشان می‌دهند که آزادسازی مالی، مقررات‌زدایی و گسترش ابزارهای مالی پریسک از عوامل اصلی بحران بودند و این بحران «چندبُعدی» و «جهانی» توصیف می‌شود. کوتز (Kotz, 2009) بحران ۲۰۰۸ را «بحران ساختاری سرمایه‌داری نولیبالی» معرفی می‌کند و استدلال می‌کند که ویژگی‌های نهادی نولیبالیسم- از جمله مالی‌سازی، خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت- زمینه‌ساز این بحران بوده‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد که بحران نه یک حادثه تصادفی، بلکه نتیجه روندهای بلندمدت نولیبالی بوده است.

با وجود این که بحران ۲۰۰۸ به‌طور گسترده به‌عنوان شکست نولیبالیسم معرفی شد، ادبیات موجود نشان می‌دهد که نولیبالیسم توانست از این بحران برای بازسازی خود استفاده کند. ولچ (Welch, 2012) خاطر نشان می‌کند که نخبگان اقتصادی و سیاسی در آمریکا توانستند بحران را به‌گونه‌ای بازتولید کنند که مسئولیت آن از سیاست‌های بازارمحور برداشته شود و به «سوء مدیریت» یا «رفتارهای پریسک» نسبت داده شود. این بازتولید به استمرار سیاست‌های نولیبالی کمک کرد.

همچنین همان‌طور که پیش از این اشاره شد، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پس از بحران ۲۰۰۸ نه تنها از سیاست‌های پیشین خود فاصله نگرفتند، بلکه آن‌ها را در قالب «اصلاحات ساختاری» و «پایداری مالی» بازتولید کردند. آویسا (۲۰۲۳) تأکید می‌کند که این نهادها بحران را فرصتی برای «اصلاحات عمیق‌تر» معرفی کردند و نه دلیلی برای بازنگری در سیاست‌های نولیبالی.

ادبیات مربوط به بحران کرونا نیز نشان می‌دهد که این بحران، ضعف‌های ساختاری نولیبالیسم- از جمله خصوصی‌سازی نظام سلامت و کاهش ظرفیت دولت‌ها-را آشکار کرد. آویسا (۲۰۲۳) اشاره می‌کند که پیامدهای نابرابری‌زای کرونا مشابه پیامدهای بحران ۲۰۰۸ است و هر دو بحران نشان‌دهنده شکنندگی ساختارهای نولیبالی هستند.

پژوهش‌های صورت گرفته در ارتباط با پیامدهای کرونا نشان می‌دهد که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در دوران کرونا تشدید شده است. سعد فیلو (Saad-Filho, 2021) استدلال می‌کند که سیاست‌های نولیبالی در حوزه سلامت و رفاه اجتماعی موجب شد گروه‌های کم‌درآمد بیشترین آسیب را از بحران ببینند. با وجود آشکار شدن ضعف‌های نولیبالیسم در بحران کرونا، ادبیات نشان می‌دهد که این گفتمان توانست خود را بازتعریف و بازتولید کند. مویلی (Mavelli, 2019) ادعا

کرده است که نولیبرالیسم از طریق مفاهیمی مانند «تاب‌آوری»، «انعطاف‌پذیری بازار» و «هدفمند کردن حمایت‌ها» توانست سیاست‌های خود را ادامه دهد.

در ادبیات فارسی نیز پژوهشگران به بررسی رابطه نولیبرالیسم و بحران پرداخته‌اند. اخوان کاظمی و فروتن، نشان داده‌اند که بحران کرونا، نارسایی‌های سیاست نئولیبرالی را در کشورهای پیشرفته نشان داده است و پیش‌بینی می‌کند الگوی دولت حداقلی و نظاره‌گر لیبرالی در حال جایگزینی با دولتی قوی‌تر است که لیبرالیسم پوشش یافته‌ای را دنبال می‌کند و تلاش دارد آزادی اقتصادی را با حمایت اجتماعی داخلی درهم آمیزد (اخوان کاظمی و فروتن، ۱۴۰۲). نعمتی، امیرحسین و همکاران (۱۴۰۰) نیز این ایده را مطرح کرده‌اند که پیامدهای ناشی از ویروس کرونا نشان‌دهنده آن است که نئولیبرالیسم تاچر و ریگان، به جهت تضعیف نقش دولت در اقتصاد کشورها و همچنین تضعیف نهادهای عمومی قدرت در برخورد با بحران کرونا ویروس، عملکرد ضعیفی داشته‌اند و از این‌رو، جهان به سمت گذار از ایده نئولیبرال در حرکت است. کتاب ترجمه شده هاروی (۱۳۹۰) که خوانشی انتقادی نسبت به نئولیبرالیسم دارد و همچنین مقاله مهرداد مشایخی (۱۳۹۵)، درباره بحران مالی و تغییر پارادایم در حوزه اقتصاد سیاسی نیز از دیگر آثار فارسی مرتبط با این موضوع است.

در یک بررسی تطبیقی درباره ادبیات تحقیق می‌توان گفت الگوی مواجهه نهادهای بین‌المللی با دو بحران ۲۰۰۸ و کرونا مشابه است به این صورت که: ۱- بحران‌ها به‌عنوان «شوک» معرفی می‌شوند، ۲- سیاست‌های نئولیبرالی حفظ می‌شوند، و ۳- اصلاحات ساختاری تعمیق می‌گردند. در مجموع، ادبیات پژوهشی نشان می‌دهد که نئولیبرالیسم در برابر دو بحران ۲۰۰۸ و کرونا تاب‌آوری قابل توجهی داشته است. نهادهای بین‌المللی مروج سیاست‌های نئولیبرالی توانسته‌اند بحران‌ها را بازقالب‌بندی کنند و سیاست‌های خود را در قالب‌های جدید ادامه دهند. این یافته‌ها ضرورت تحلیل سازوکارهای تاب‌آوری نئولیبرالیسم را برجسته می‌کند. موضوعی که در ادبیات تحقیق کمتر به آن پرداخته شده است.

۲- چارچوب نظری: بحران، تاب‌آوری و منطق حکمرانی نئولیبرال

در ادبیات اندیشه سیاسی، نئولیبرالیسم صرفاً یک نظریه اقتصادی نیست، بلکه یک منطق حکمرانی است که شیوه خاصی از رابطه میان دولت، بازار و فرد را تولید می‌کند. فوکو در درس گفتارهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ خود نشان می‌دهد که نئولیبرالیسم، برخلاف لیبرالیسم کلاسیک، بر «بازار» به‌عنوان یک اصل سازمان‌دهنده جامعه تأکید دارد، نه صرفاً یک حوزه اقتصادی (Foucault, 2008: 67-70). در این معنا، نئولیبرالیسم تلاش می‌کند همه حوزه‌های زندگی - از آموزش و سلامت تا فرهنگ و سیاست - را براساس منطق رقابت، کارایی و انتخاب فردی بازآرایی کند. این نگاه، نئولیبرالیسم را از یک نظریه اقتصادی به یک عقلانیت حکمرانی تبدیل می‌کند.

در منطق حکومت‌مندی نئولیبرال، هدف اصلی نه اداره مستقیم جامعه، بلکه تولید سوژه‌هایی است که خود را اداره کنند. این همان چیزی است که فوکو آن را «خودمسئول‌سازی» می‌نامد. فرد نئولیبرال باید ریسک‌های خود را مدیریت کند، آینده خود را برنامه‌ریزی کند، سرمایه انسانی خود را افزایش دهد و شکست‌های خود را نتیجه ناکارآمدی شخصی بداند، نه ساختارهای اجتماعی. این نوع سوژه‌سازی، زمینه پذیرش سیاست‌های ریاضتی، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت را فراهم می‌کند، زیرا افراد می‌آموزند که «مسئول رفاه خود» هستند.

یکی از سوءتفاهم‌های رایج این است که نئولیبرالیسم خواهان «دولت کوچک» است؛ اما، فوکو و هاروی نشان می‌دهند که نئولیبرالیسم نه دولت را کوچک می‌کند، بلکه آن را بازآرایی می‌کند. دولت نئولیبرال فعالانه بازارها را می‌سازد، رقابت را تنظیم می‌کند، حقوق مالکیت را تضمین می‌کند و شرایط لازم برای انباشت سرمایه را فراهم می‌سازد (Harvey, 2005: 2-5).



بنابراین، دولت نولیبرال نه غایب، بلکه حاضر اما تغییرشکل یافته است. این نکته برای تحلیل توسعه بین‌المللی اهمیت دارد، زیرا نهادهای جهانی توسعه نیز همین الگو را بازتولید می‌کنند.

در منطق نولیبرالی، بحران‌ها نه استثنا، بلکه بخشی طبیعی از نظم اقتصادی تلقی می‌شوند. بازارهای مالی ذاتاً بی‌ثبات‌اند و این بی‌ثباتی به‌عنوان «قیمت آزادی اقتصادی» پذیرفته می‌شود. این نگاه، زمینه پذیرش سیاست‌هایی را فراهم می‌کند که بحران‌ها را «مدیریت» می‌کنند، نه پیشگیری. به همین دلیل است که پس از بحران ۲۰۰۸، به‌جای بازنگری در منطق نولیبرالی، سیاست‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی تشدید شد. این طبیعی‌سازی بحران، یکی از عناصر کلیدی تاب‌آوری نولیبرالیسم است.

در چارچوب این مقاله، نولیبرالیسم به‌عنوان منطق حکمرانی، نقطه آغاز تحلیل تاب‌آوری نولیبرالیسم است. اگر نولیبرالیسم صرفاً یک نظریه اقتصادی بود، بحران ۲۰۰۸ باید به فروپاشی آن منجر می‌شد؛ اما، چون نولیبرالیسم یک عقلانیت حکمرانی است، توانست بحران را جذب کند، خود را بازآرایی کند و در قالبی جدید- با محوریت تاب‌آوری- به حیات خود ادامه دهد. بنابراین، فهم حکومت‌مندی نولیبرال، شرط لازم برای فهم تاب‌آوری نولیبرالیسمدر حوزه توسعه بین‌المللی است. در نظریه حکومت‌مندی، بحران‌ها لحظاتی هستند که ساختارهای قدرت آشکار می‌شوند. اما در نولیبرالیسم، بحران‌ها تنها تهدید نیست، بلکه فرصتی برای بازسازی نظم نولیبرالی است. هاروی نشان می‌دهد که نولیبرالیسم از طریق «انباشت از طریق سلب مالکیت» و «مدیریت بحران» خود را بازتولید می‌کند (Harvey, 2014: 112-120). بحران‌ها امکان اجرای سیاست‌هایی را فراهم می‌کنند که در شرایط عادی با مقاومت اجتماعی مواجه می‌شوند. مقاله مفهوم حکومت‌مندی نولیبرالیسم را در قالب سه شاخص عملیاتی می‌کند تا نشان دهد چگونه این موقعیت برتر، امکان تاب‌آوری توصیه‌های نولیبرالی نهادهای توسعه بین‌المللی را فراهم کرده‌اند. برای این منظور سه شاخص توانایی تعریف بحران (قدرت روایی)، توانایی تجویز راهکار (قدرت هنجاری) و توانایی نظارت بر اجرا (قدرت نهادی)، مدنظر قرار گرفته است.

تاب‌آوری نخست در علوم طبیعی و بوم‌شناسی مطرح شد و به توانایی اکوسیستم‌ها برای بازگشت به وضعیت پایدار پس از اختلال اشاره داشت (Holling, 1973: 17). سپس این مفهوم به علوم اجتماعی منتقل گردید و در حوزه‌هایی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات توسعه به‌کار گرفته شد. از نظر هستی‌شناسی، تفکر تاب‌آوری مربوط به بررسی الگوهای پیچیده، به‌هم پیوسته و نوظهور روابط بین موجودیت‌ها و زیرمجموعه‌های مربوطه آن‌ها است (Giustiniano et al., 2018: 14). تا آن‌جا که به تعاریف موجود مربوط می‌شود بامرا استدلال می‌کند که «صرف‌نظر از زمینه، مفهوم [چندوجهی] تاب‌آوری مربوط به دستیابی به ثبات در عملکرد یک عنصر یا سیستم است» (Bhamra, 2016: 18). مفهوم «تاب‌آوری» در علوم اجتماعی و مطالعات توسعه طی دو دهه اخیر به یکی از مفاهیم کلیدی بدل شده است. در اصل، تاب‌آوری به توانایی سیستم‌ها، جوامع یا گفتمان‌ها برای مقاومت در برابر بحران‌ها، سازگاری با شرایط جدید و بازتولید خود اشاره دارد (Folke, 2016: 3). در حوزه توسعه بین‌المللی، این مفهوم به‌ویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ اهمیت یافت، زیرا بسیاری انتظار داشتند که نولیبرالیسم به‌عنوان گفتمان مسلط فروپاشد؛ اما، آنچه رخ داد، بازتولید و انطباق این گفتمان بود.

در چارچوب نظری این مقاله، بحران‌ها نه لحظات فروپاشی، بلکه لحظات تعمیق نولیبرالیسم هستند. همان‌طور که هاروی نشان می‌دهد، نولیبرالیسم از طریق «انباشت از طریق سلب مالکیت» و «مدیریت بحران» خود را بازتولید می‌کند (Harvey, 2014: 112-120). بحران ۲۰۰۸ به گسترش سیاست‌های ریاضتی و خصوصی‌سازی منجر شد؛ بحران کرونا نیز به تقویت سیاست‌های مدیریت ریسک، تاب‌آوری مالی و اصلاحات ساختاری انجامید. این الگو نشان می‌دهد که نولیبرالیسم از بحران‌ها برای گسترش حوزه نفوذ خود استفاده می‌کند. تاب‌آوری در این میان نقش کلیدی دارد. تاب‌آوری، بحران را طبیعی می‌کند، مسئولیت را به افراد منتقل می‌کند و ساختارهای قدرت را پنهان می‌سازد. جوزف نشان می‌دهد که تاب‌آوری در

گفتمان نولیبرال، به ابزاری برای سازگار کردن افراد و جوامع با بی‌ثباتی ساختاری تبدیل شده است (Joseph, 2013: 40-45). این سازوکار، امکان بازتولید نئولیبرالیسم را فراهم می‌کند، بدون آن‌که نیاز به اصلاحات ساختاری واقعی وجود داشته باشد. در چارچوب نظری مقاله، تاب‌آوری نئولیبرالیسم در مواجهه با دو بحران ۲۰۰۸ و بحران همه‌گیری کرونا را می‌توان در سه سطح اندیشه، عمل و نهاد توضیح داد. سطح اندیشه نشان می‌دهد که نئولیبرالیسم چگونه از طریق بازآرایی گفتمانی، بحران را جذب و هضم می‌کند. این سطح، بنیان نظری تاب‌آوری نئولیبرالیسم است و توضیح می‌دهد که چرا نئولیبرالیسم حتی پس از بحران‌های بزرگ، همچنان چارچوب مسلط توسعه بین‌المللی باقی مانده است. در سطح عمل، نئولیبرالیسم پس از بحران ۲۰۰۸ و کرونا، سیاست‌های خود را کنار نگذاشت، بلکه در قالبی جدید بازتولید کرد. سیاست‌های ریاضتی - کاهش هزینه‌های عمومی، کوچک‌سازی دولت، خصوصی‌سازی و انضباط مالی - در بسیاری از کشورها تشدید شد. این سیاست‌ها با زبان «ضرورت»، «کارایی» و «تاب‌آوری مالی» توجیه شدند. این سطح، نشان می‌دهد که تاب‌آوری نئولیبرالیسم نه فقط یک مفهوم نظری، بلکه یک عمل سیاسی است.

در توضیح مفهوم دقیق تاب‌آوری باید به تفاوت میان تاب‌آوری و ادامه یک سیاست توجه کرد. تفاوت در این است که «ادامه سیاست» صرفاً به تداوم خط‌مشی‌های گذشته - حتی بدون تغییر، بازتعریف یا سازگاری - اشاره دارد، در حالی که تاب‌آوری یک مفهوم فعال، سازگار شونده و بازتولیدکننده است. در تاب‌آوری، یک گفتمان یا سیاست نه فقط ادامه می‌یابد، بلکه بحران را جذب می‌کند، خود را بازقالب‌بندی می‌کند و در قالبی جدید بازآرایی می‌شود تا بتواند در شرایط متحول‌شده همچنان مسلط باقی بماند. به همین دلیل، در مقاله - حتی اگر در ظاهر از «ادامه سیاست‌های نئولیبرالی» سخن گفته شده باشد - مقصود صرف تداوم مکانیکی سیاست‌ها نیست، بلکه توانایی نئولیبرالیسم برای بازتعریف بحران‌ها، تجویز نسخه‌های جدید اما هم‌سو با منطق پیشین، و نظارت بر اجرای آن‌ها است؛ یعنی همان چیزی که در ادبیات نظری به‌عنوان تاب‌آوری گفتمانی و نهادی شناخته می‌شود. مقاله نشان می‌دهد که نهادهای بین‌المللی نه فقط سیاست‌های گذشته را ادامه داده‌اند، بلکه با استفاده از سه توانایی حکومت‌مندی - تعریف بحران، تجویز راهکار و نظارت بر اجرا - توانسته‌اند سیاست‌های نئولیبرالی را در پوشش سیاست‌های مقابله با بحران بازآفرینی کنند. بنابراین، آنچه مقاله تحلیل می‌کند «تاب‌آوری نئولیبرالیسم» است، نه صرف «ادامه سیاست‌ها».

تاب‌آوری نئولیبرالیسم در سطح نهادی را می‌توان با بررسی نقش نهادهای توسعه بین‌المللی در بازتولید نئولیبرالیسم مشاهده کرد. این نهادهای توسعه‌ای مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و برنامه توسعه سازمان ملل را می‌توان به‌عنوان مراکز قدرت در نظر گرفت. این نهادها، گفتمان توسعه را تولید و بازتولید می‌کنند. این نهادها، به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، حاملان اصلی منطق نولیبرالی‌اند و از طریق وام‌ها، گزارش‌ها، شاخص‌ها و برنامه‌ها، سیاست‌های نولیبرالی را در سطح جهانی اعمال می‌کنند. سطح نهادی نشان می‌دهد که نئولیبرالیسم چگونه از طریق نهادهای جهانی، خود را بازتولید می‌کند. این سطح، نشان می‌دهد که تاب‌آوری نئولیبرالیسم نه فقط یک فرایند ملی، بلکه یک پروژه جهانی است. این سه سطح از طریق سازوکارهایی مانند شاخص‌ها، گزارش‌ها، وام‌ها و گفتمان‌های سیاستی به یکدیگر پیوند می‌خورند. این مدل نشان می‌دهد که تاب‌آوری نئولیبرالیسم یک پدیده چندسطحی، ساختاری و جهانی است که توسعه بین‌المللی را در عصر بحران‌ها شکل می‌دهد.

مقاله حاضر به سبب تمرکز بر تاب‌آوری توصیه‌های سیاستی، بیشتر بر دو سطح عملی و نهادی تأکید می‌کند. همچنین سازوکار تاب‌آوری این توصیه‌های عملی را در قالب سه شاخص توانایی تعریف بحران (قدرت روایی)، توانایی تجویز راهکار (قدرت هنجاری) و توانایی نظارت بر اجرا (قدرت نهادی)، مورد بررسی قرار می‌دهد.



۳- آزمون فرضیه: تاب‌آوری توصیه‌های عملی نئولیبرال در برابر بحران‌های بین‌المللی

۳-۱- تاب‌آوری سیاست‌های نئولیبرال در حوزه نابرابری و حمایت اجتماعی

بحران مالی ۲۰۰۸ نه تنها شکست عقلانیت بازار و ضرورت بازگشت به دولت را آشکار کرد، بلکه پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای نیز به همراه داشت. یکی از مهم‌ترین این پیامدها، افزایش نابرابری بود. در دهه‌های پس از بحران، نابرابری درآمد و ثروت در بسیاری از کشورها افزایش یافت و به یکی از مهمترین چالش‌های اقتصادی و اجتماعی بدل شد (Piketty, 2014). این بحران اجتماعی، نهادهای نئولیبرال را واداشت تا در سطح سیاست‌های تجویزی به بازآرایی بنیادین بپردازند و مفاهیم جدیدی مانند «رشد شمول‌گرا» را به گفتمان خود بیفزایند. این بازآرایی نشان‌دهنده قدرت روایی و تعریف بحران توسط سازمان‌های بین‌المللی مربوط است. در این راستا آن‌ها تلاش می‌کنند ضمن ارائه تعریفی خاص از بحران، امکان ارائه توصیه‌های سیاستی هم‌راستا در همان قالب‌های نئولیبرالی را فراهم کنند.

نئولیبرالیسم کلاسیک بر این فرض استوار بود که رشد اقتصادی به‌طور خودکار به کاهش نابرابری منجر می‌شود. «اثر سرریز» به‌عنوان منطبق اصلی مطرح بود. باید توجه داشت که در دهه‌های پیش از بحران، نهادهای نئولیبرال عمدتاً به رشد اقتصادی توجه داشتند و نابرابری را به‌عنوان مسئله‌ای ثانویه تلقی می‌کردند (Harvey, 2005). با این حال، بحران ۲۰۰۸، دوباره مقوله نابرابری را به محور مسائل سیاستی در حوزه توسعه بین‌المللی وارد کرد. بحران مالی ۲۰۰۸ به افزایش نابرابری در بسیاری از کشورها منجر شد. طبقات متوسط و پایین‌ترین آسیب را دیدند، در حالی که طبقات بالا توانستند ثروت خود را حفظ کنند. این وضعیت نهادهای نئولیبرال را واداشت تا در سطح سیاست‌های تجویزی به بازآرایی بنیادین بپردازند و نابرابری را به‌عنوان مسئله‌ای مرکزی در گفتمان خود مطرح کنند. در همین راستا، دو تغییر زیر در سیاست‌های تجویزی نئولیبرالی مدنظر قرار گرفت:

الف- افزودن مفهوم رشد شمول‌گرا: پس از بحران، نهادهای نئولیبرال مفاهیم جدیدی مانند «رشد شمول‌گرا» را به سیاست‌های تجویزی خود افزودند. این مفهوم بر ضرورت تلفیق رشد اقتصادی با کاهش نابرابری و افزایش شمول اجتماعی تأکید داشت (World Bank, 2018). این بازآرایی نشان‌دهنده تاب‌آوری دگرگون‌کننده بود و نئولیبرالیسم توانست بنیان‌های سیاستی خود را بازآرایی کند و نابرابری را به‌عنوان مسئله‌ای مرکزی مطرح نماید، بدون آن‌که منطبق اصلی بازار را نفی کند.

ب- ترویج «شبکه‌های حمایت اجتماعی با قابلیت تطبیق»: یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های پس از ۲۰۰۸، ترویج مفهوم «شبکه‌های حمایت اجتماعی با قابلیت تطبیق» بود. این مدل نه تنها به شوک‌های مزمن (مانند فقر ساختاری) پاسخ می‌دهد، بلکه می‌تواند به سرعت مقیاس‌پذیر شده و به شوک‌های حاد (مانند سیل، خشکسالی، یا بحران‌های اقتصادی ناگهانی) واکنش نشان دهد. بانک جهانی بر ایجاد سیستم‌های ثبت‌نام واحد و سیستم‌های هدف‌گیری کارآمد برای تسهیل این قابلیت تطبیق تأکید کرده است (Holzmann et al., 2018: 85).

۳-۲- تأمین مالی و تخصیص منابع به خدمات اجتماعی

بانک جهانی به‌ویژه از طریق انجمن توسعه بین‌الملل (IDA) و وام‌های سیاستی، سهم منابع تخصیص داده شده به بخش‌های اجتماعی (حفاظت اجتماعی، سلامت، آموزش) را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. این حمایت مالی با هدف:

۱- حمایت از گسترش برنامه‌های انتقال نقدی در کشورهای کم‌درآمد.

۲- اصلاحات بازنشستگی: حمایت از اصلاح سیستم‌های بازنشستگی و بیمه اجتماعی برای افزایش پوشش و پایداری.

۱ Trickle-down

۲ Adaptive Social Safety Net

۳- هدف‌گیری بهتر: سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های فناوری برای بهبود کارایی توزیع و هدف‌گیری کمک‌ها مدنظر قرار گرفت (World Bank, 2018).

منتقدان بر این باورند که تعریف بانک جهانی از «رشد فراگیر» غالباً بر نتایج مانند کاهش نابرابری درآمدی تمرکز دارد، اما از پرداختن به ریشه‌های ساختاری نابرابری، مانند توزیع قدرت سیاسی، مالکیت دارایی و روابط کار، طفره می‌رود. به عبارت دیگر، بانک جهانی به جای به چالش کشیدن ساختار بازار، تنها به دنبال «نرم کردن» پیامدهای نامطلوب آن از طریق تخصیص منابع به شبکه‌های تأمین اجتماعی است. اگرچه شبکه‌های حمایت اجتماعی گسترش یافته‌اند، اما ماهیت شروطگذاری بانک جهانی همچنان مورد نقد است. برخی آکادمیسین‌ها استدلال می‌کنند که این برنامه‌ها که توسط بانک جهانی به شدت ترویج می‌شوند، به نوعی دولت رفاه نئولیبرال را تقویت می‌کنند. این برنامه‌ها اغلب کوچک، متمرکز و به شدت هدفمند هستند و دولت‌ها را از ایجاد سیستم‌های بیمه اجتماعی جامع و همگانی باز می‌دارند، در نتیجه نقش دولت را در تأمین رفاه اجتماعی در یک سطح حداقلی و محدود نگه می‌دارند (Babb, 2013: 242).

در عمل، بسیاری از برنامه‌های SSN تحت حمایت بانک جهانی با چالش‌های بزرگی روبه‌رو هستند، از جمله:

۱- وابستگی مالی: پایداری مالی این برنامه‌ها در درازمدت به دلیل وابستگی به کمک‌های خارجی (بانک جهانی) و نه منابع مالی داخلی دولتی (مالیات) مورد تردید است.

۲- ریسک‌های سیاسی: شبکه‌های حمایت اجتماعی در برابر تغییرات سیاسی داخلی آسیب‌پذیر هستند، به‌ویژه زمانی که هدف‌گیری بسیار سختگیرانه و محدود باشد (Conway, 2018: 778).

تمرکز مجدد بانک جهانی بر شبکه‌های حمایت اجتماعی و کاهش نابرابری در دوره پس از ۲۰۰۸ یک تغییر جهت حیاتی است که ریشه در بحران اعتبار نئولیبرالیسم و درک نابرابری، به‌عنوان یک عامل تهدیدکننده ثبات کلان اقتصادی داشت. بانک جهانی با پذیرش ابزارهایی مانند ترویج شبکه‌های حمایت اجتماعی با قابلیت تطبیق، حمایت اجتماعی را از یک اقدام «جبرانی» به یک «ابزار کلیدی» برای توسعه پایدار، انعطاف‌پذیری و رشد فراگیر ارتقا داده است؛ با این حال، این تحول کامل نیست. نقد آکادمیک نشان می‌دهد که بانک جهانی همچنان در حال پیگیری نوعی «نئولیبرالیسم توسعه‌ای تعدیل‌شده» است که در آن شبکه‌های حمایت اجتماعی به‌عنوان یک مکانیسم ایمنی کارآمد برای بازار، و نه یک بازتعریف بنیادین از روابط اجتماعی-اقتصادی، عمل می‌کنند. با توجه به شوک‌های اخیر (مانند همه‌گیری کووید-۱۹)، اهمیت این برنامه‌ها بیش از پیش شده است.

بحران مالی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹، که ریشه‌های آن در مقررات‌زدایی مالی و نادیده گرفتن ریسک‌های سیستمی نهفته بود، نه تنها یک شوک اقتصادی عظیم، بلکه یک بحران اعتبار فکری برای پارادایم نئولیبرال و اجماع واشنگتن محسوب می‌شد (Stiglitz, 2010). تا پیش از این بحران، سیاست‌های توسعه‌ای بانک جهانی، عمدتاً بر ثبات کلان اقتصادی، آزادسازی بازار و خصوصی‌سازی تمرکز داشت. اگرچه شبکه‌های حمایت اجتماعی در برنامه‌های تعدیل ساختاری وجود داشتند، اما اغلب به‌عنوان اقدامات «جبرانی» و «حاشیه‌ای» برای کاهش اثرات کوتاه‌مدت اصلاحات سختگیرانه تلقی می‌شدند (Ostry et al., ۲۰۱۶: ۳۹). پس از ۲۰۰۸، به دلیل آشکار شدن آسیب‌پذیری شدید گروه‌های کم‌درآمد و طبقه متوسط در برابر شوک‌های مالی و همچنین افزایش جهانی نابرابری، بانک جهانی مجبور به تغییر جهت استراتژیک عمیقی شد.

دلایل توجه مجدد و عمیق‌تر بانک جهانی به حمایت اجتماعی و نابرابری، چندوجهی بوده و فراتر از صرفاً یک واکنش بشردوستانه به حساب می‌آید. برخلاف دیدگاه نئولیبرال که نابرابری را گاهی نتیجه طبیعی رشد قلمداد می‌کرد، بحران ۲۰۰۸ این دیدگاه را تقویت کرد که نابرابری بالا می‌تواند پایداری اقتصادی کلان را تضعیف کند (Ostry et al., 2016: 39). پژوهش‌های داخلی صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی پس از ۲۰۰۸ نشان داد که نابرابری می‌تواند:

۱- ثبات مالی را تضعیف کند: با افزایش وام‌گیری گروه‌های کم‌درآمد برای حفظ مصرف، که حباب‌های اعتباری را تقویت می‌کند.

۲- رشد پایدار را کاهش دهد: با محدود کردن دسترسی بخش بزرگی از جمعیت به فرصت‌های آموزشی و مالی این تحلیل، حمایت اجتماعی را از یک موضوع صرفاً اجتماعی به یک عنصر ضروری برای ثبات اقتصادی ارتقا داد. همچنین با نزدیک شدن به پایان اهداف توسعه هزاره و تدوین اهداف توسعه پایدار در سال ۲۰۱۵، چارچوب جهانی توسعه بر رشد فراگیر و کاهش فقر شدید با تأکید بر بُعد پایداری و عدالت متمرکز شد. این امر مستلزم آن بود که بانک جهانی علاوه بر رشد GDP، به ابعاد کیفی توسعه، مانند: دسترسی به خدمات پایه، شبکه‌های ایمنی و توزیع درآمد توجه بیشتری نشان دهد (World Bank, 2015).

تجربه موفقیت‌آمیز برنامه‌های انتقال نقدی مشروط نیز در این زمینه مؤثر بوده است. پیش از ۲۰۰۸، برنامه‌هایی مانند پروگرسا در مکزیک یا بولسا فامیلیا در برزیل، در قالب انتقال نقدی مشروط، موفقیت چشمگیری در کاهش فقر و بهبود شاخص‌های بهداشتی/ آموزشی داشتند. بحران ۲۰۰۸، این فرصت را به بانک جهانی داد تا این مدل‌ها را به‌عنوان ابزاری کارآمد و قابل مقیاس‌بندی برای محافظت از آسیب‌پذیرترین‌ها در برابر شوک‌های اقتصادی و آب‌وهوایی ترویج دهد (Molina & Sherburne-Benz, 2017). بانک جهانی برای نهادینه کردن این رویکرد جدید، استراتژی‌ها، ابزارها و بخش‌های تخصصی خود را بازسازی کرد.

بانک جهانی در سال‌های پس از بحران، به‌طور صریح بر «رشد فراگیر و پایدار» تأکید کرد. این استراتژی، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی - شامل آموزش، بهداشت و حمایت اجتماعی - را به‌عنوان یک پیش‌شرط برای توسعه اقتصادی مطرح نمود. این امر در اسناد رسمی بانک جهانی از سال‌های ۲۰۱۳ به بعد، که بر «پایان دادن به فقر شدید» و «ارتقای رفاه مشترک» تأکید می‌کردند، منعکس شد (World Bank, 2019). در همین راستا، صندوق نیز به نقش نابرابری در بی‌ثباتی اقتصادی اذعان کرد سیاست‌های حمایتی را مورد توجه قرار داد. در این جا بُعد نهادی و نظارتی این سازمان‌های بین‌المللی در استمرار تعهد به توصیه‌های نئولیبرالی قابل مشاهده است.

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نیز در گزارشی جدید، بر سیاست‌های شمول اجتماعی و کاهش نابرابری تأکید کرد. این تغییرات سیاستی البته به‌معنای این نیست که معضل نابرابری به‌طور جدی، مورد توجه قرار گرفته است. پیکتی (۲۰۱۴) که با وجود این تغییرات سیاستی، نابرابری همچنان افزایش یافته است. کلاین (۲۰۱۴) معتقد است که رشد شمول‌گرا بیشتر به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی به نئولیبرالیسم عمل کرده و تأثیر عملی چندانی نداشته است. استیگلیتز (۲۰۱۰) نیز تأکید می‌کند که سیاست‌های حمایتی معرفی شده بیشتر سطحی بوده و نتوانسته‌اند مشکلات بنیادین را حل کنند.

از منظر کاربرد موقعیت حکومت‌مندی نهادهای مروج سیاست‌های توسعه‌ای نئولیبرالی همان‌گونه که ذکر شد این موقعیت را می‌توان در قالب سه شاخص توانایی روایت‌سازی بحران، توانایی ارائه راهکار و توانایی نظارت و اجرا صورت‌بندی کرد. همان‌گونه که توضیح داده شد در حوزه حمایت اجتماعی، نهادهای بین‌المللی از توانایی تعریف بحران برای قالب‌بندی شوک‌های اجتماعی به‌عنوان «اختلالات موقتی» یا «نیازهای هدفمند» استفاده می‌کنند؛ این بازتعریف روایی زمینه را برای راهکارهایی فراهم می‌آورد که ساختارهای بازارمحور را حفظ کنند. هم‌زمان، توانایی تجویز راهکار به‌صورت مجزا عمل می‌کند: نهادها، نسخه‌های سیاستی را که بر «هدفمند کردن حمایت‌ها»، «شبکه‌های تطبیق‌پذیر» و «همکاری با بازیگران غیردولتی» تأکید دارند، توصیه می‌کنند؛ این نسخه‌ها به‌جای بازتوزیع ساختاری، بر مدیریت ریسک خانوارها و افزایش کارایی توزیع متمرکزند و منطق نئولیبرالی را بازتولید می‌کنند.

توانایی نظارت بر اجرا در حمایت اجتماعی نیز از طریق شرط‌گذاری مالی، معیارهای عملکردی و سیستم‌های گزارش‌دهی پیاده می‌شود؛ نهادها با پیوند دادن کمک‌ها و وام‌ها به اجرای اصلاحات هدفمند، جهت‌گیری سیاست‌ها را تضمین می‌کنند. این سازوکار نظارتی باعث می‌شود که حتی برنامه‌های حمایتی اضطراری به تدریج به «شبکه‌های رفاهی نئولیبرال» تبدیل شوند: پاسخ‌های کوتاه‌مدت حفظ می‌شوند اما ساختارهای بلندمدت رفاهی به سمت هدفمندسازی، خصوصی‌سازی خدمات و وابستگی به منابع خارجی سوق داده می‌شوند.

۳-۳- تاب‌آوری سیاست‌های نئولیبرال در حوزه حکمرانی مالی

بحران مالی ۲۰۰۸ مشروعیت نهادهای مالی جهانی را به شدت زیر سؤال برد. بسیاری از منتقدان آن‌ها را به بی‌توجهی به نیازهای اجتماعی و دموکراسی متهم کردند (Stiglitz, 2010). در واکنش، نهادهای نئولیبرال تلاش کردند با افزودن مفاهیم جدیدی مانند «شفافیت»، «پاسخ‌گویی»، «حکمرانی خوب» و «مدیریت ریسک» به سیاست‌های تجویزی خود، مشروعیت از دست‌رفته را بازسازی کنند. این بازآرایی نشان‌دهنده تاب‌آوری سازگارپذیر بود: یعنی تغییر در سطح مفاهیم و ابزارها، بدون تغییر بنیادین در منطق بازار.

پیش از بحران، حکمرانی مالی بر آزادسازی بازارها، خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت استوار بود (Havey, 2005). در این شرایط، بانک جهانی، صندوق و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، به‌عنوان نهادهای فرادموکراتیک عمل می‌کردند و قواعد مالی جهانی را تعیین می‌نمودند. بحران مالی ۲۰۰۸ نشان داد که بازارهای مالی بدون نظارت دولت و نهادهای بین‌المللی قادر به حفظ ثبات نیستند. منتقدان نهادهای نئولیبرال را به بی‌توجهی به شفافیت و پاسخ‌گویی متهم کردند (Stiglitz, 2010). در این شرایط، نهادهای نئولیبرال مجبور شدند مفاهیم جدیدی را به سیاست‌های تجویزی خود بیفزایند تا مشروعیت سیاست‌هایشان را حفظ نمایند. پس از بحران، نهادهای نئولیبرال مفاهیم «شفافیت»، «پاسخ‌گویی» و «حکمرانی خوب» را به سیاست‌های تجویزی خود افزودند (World Bank, 2014). این مفاهیم به‌عنوان ابزارهایی برای بازسازی مشروعیت نهادهای مالی معرفی شدند. آن‌ها نشان می‌دادند که نهادهای نئولیبرال به دغدغه‌های اجتماعی و دموکراتیک توجه دارند، هرچند در عمل منطق اصلی نئولیبرالیسم تغییر نکرد.

بحران مالی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹، که اغلب به دلیل شکست‌های عمیق نظارتی در بازارهای مالی توسعه‌یافته رخ داد، یک شوک ایدئولوژیک بزرگ برای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود. این نهادها دهه‌ها از ایده‌های نئولیبرالیستی حمایت کرده بودند که بر مقررات‌زدایی و کارایی خودتنظیمی بازارهای مالی تأکید داشتند. این دیدگاه پیش‌فرض داشت که مداخله دولت در امور مالی می‌تواند کارایی را کاهش دهد. بحران نشان داد که رهاسازی بازارها بدون چارچوب نظارتی قوی و هوشمند، می‌تواند به ریسک سیستمی، حباب‌های اعتباری و در نهایت فروپاشی منجر شود؛ در نتیجه، بانک جهانی پس از ۲۰۰۸ مجبور به بازنگری عمیق در رویکرد خود نسبت به حکمرانی مالی و نقش نهادهای نظارتی دولتی شد. این مقاله به تحلیل دلایل، ابزارهای عملیاتی و نقدهای آکادمیک وارد بر رویکرد جدید بانک جهانی به تقویت نهادهای نظارتی برای مدیریت ریسک در دوره پس از بحران می‌پردازد.

بازنگری بانک جهانی در اهمیت نهادهای نظارتی، پاسخی مستقیم به درس‌هایی بود که از ورشکستگی‌های بزرگ مالی و پیامدهای اقتصادی-اجتماعی آن‌ها آموخته شد. ریشه بحران ۲۰۰۸ (به‌ویژه در ایالات متحده و اروپا) در ضعف نهادهای نظارتی بود که نتوانستند ریسک‌های مرتبط با ابزارهای مالی پیچیده (مانند مشتقات اعتباری و اوراق بهادار مبتنی بر رهن) و ریسک‌های ناشی از بزرگ شدن نهادهای «بیش‌ازحد بزرگ که ورشکسته شود» را درک و مدیریت کنند. این مسئله، فرضیه عدم نیاز به نظارت دولتی قوی را در سطح جهانی، حتی برای کشورهای درحال توسعه، به چالش کشید. «بحران نشان داد که



باور به فرضیه بازارهای کارآمد، به‌ویژه در بخش مالی، به‌شدت معیوب بود و نیاز به بازاندیشی اساسی در نقش دولت در تنظیم‌گری را آشکار ساخت» (Geyer, 2013: 12).

دهه‌ها، بانک جهانی و صندوق قویاً از آزادسازی حساب سرمایه حمایت می‌کردند. با این حال، بحران نشان داد که جریان‌های پرنوسان سرمایه بین‌المللی می‌تواند ریسک بزرگی برای ثبات اقتصادهای درحال‌توسعه ایجاد کند. در یک چرخش بزرگ ایدئولوژیک، صندوق بین‌المللی پول (و متعاقباً بانک جهانی) اذعان کرد که کنترل‌های موقت سرمایه می‌توانند در شرایط خاص، ابزاری «مشروع» برای مدیریت ریسک‌های کلان اقتصادی باشند (IMF, 2012). این پذیرش، به‌طور ضمنی، نقش ابزارهای دولتی و نهادهای نظارتی ملی را تقویت کرد. بانک جهانی پس از ۲۰۰۸ تأکید کرد که تنها رشد اقتصادی کافی نیست؛ بلکه کیفیت حکمرانی، به‌ویژه در بخش مالی، برای پایداری رشد ضروری است. نهادهای نظارتی قوی نه‌تنها از سیستم مالی محافظت می‌کنند، بلکه محیطی با شفافیت و اعتماد ایجاد می‌کنند که برای جذب سرمایه‌گذاری خصوصی بلندمدت و توسعه زیرساخت‌ها حیاتی است (World Bank, 2013).

بانک جهانی برای کمک به کشورهای درحال‌توسعه در تقویت نهادهای نظارتی خود، چندین برنامه، ابزار و چارچوب همکاری را بازطراحی و معرفی کرد که به شرح زیر است:

۱- مشارکت در اصلاحات نظارتی جهانی: بانک جهانی به‌طور فعال در ترویج و کمک به اجرای استانداردهای نظارتی بین‌المللی جدید، به‌ویژه چارچوب بال سه، که پس از بحران معرفی شد، مشارکت کرد. هدف این چارچوب افزایش کیفیت و کمیت سرمایه بانک‌ها، بهبود مدیریت نقدینگی و کاهش اهرم مالی بود. نقش بانک جهانی این بود که اطمینان حاصل کند کشورهای درحال‌توسعه می‌توانند این استانداردهای پیچیده را با توجه به محدودیت‌های نهادی خود، در قوانین ملی اعمال کنند (بانک جهانی، ۲۰۱۷: ۴۵).

۲- برنامه‌های ارزیابی بخش مالی (FSAP): برنامه‌های ارزیابی بخش مالی، که با همکاری صندوق انجام می‌شوند، پس از ۲۰۰۸ اهمیت دوچندانی یافتند. این برنامه‌ها به‌طور جامع نقاط قوت و ضعف چارچوب‌های نظارتی، قوانین و نهادهای مالی یک کشور را ارزیابی می‌کنند. بانک جهانی از نتایج FSAP برای ارائه وام‌های سیاستی و کمک‌های فنی هدفمند به‌منظور بازسازی یا تقویت نهادهای نظارتی ملی (مانند بانک‌های مرکزی و ناظران بازار اوراق بهادار) استفاده کرد.

۳- تأکید بر مدیریت ریسک کلان: یکی از بزرگ‌ترین تغییرات فکری، انتقال از تمرکز صرف بر نظارت خرد (یعنی نظارت بر سلامت تک‌تک نهادهای مالی) به نظارت کلان بود. نظارت کلان بر ریسک کل سیستم مالی متمرکز است. بانک جهانی بر کمک به کشورها در توسعه نهادها و ابزارهایی مانند نسبت وام به ارزش یا نسبت بدهی به درآمد تأکید کرد که می‌توانند ریسک سیستمی را کاهش دهند و نوسانات کلان اقتصادی ناشی از بخش مالی را کنترل کنند (Gough & Wood, 2017).

با وجود پذیرش اهمیت نظارت، رویکرد بانک جهانی با نقدهای آکادمیک مهمی روبه‌روست که ماهیت و تأثیر این تغییر استراتژیک را زیر سؤال می‌برد. برخی منتقدان استدلال می‌کنند که رویکرد بانک جهانی همچنان با یک تضاد ذاتی مواجه است (Wade, 2011: 442). این نهاد همچنان به‌طور کلی از آزادسازی مالی و یکپارچه‌سازی بیشتر بازارهای جهانی حمایت می‌کند، در حالی که همزمان بر نظارت قوی اصرار دارد. این دو هدف ممکن است متناقض باشند، زیرا آزادسازی سریع بدون نهادهای نظارتی کاملاً مستحکم، ریسک‌پذیری را افزایش می‌دهد. «اصرار هم‌زمان بر ادغام عمیق‌تر در مالیه جهانی و تنظیم‌گری سختگیرانه داخلی، فضایی سیاستی دوطرفه و متناقض ایجاد می‌کند که غالباً ظرفیت محدود نهادهای نظارتی کشورهای درحال‌توسعه را فراموش می‌کند» (Bejar & Moraes, 2016: 37).

بزرگ‌ترین چالش عملیاتی برای کشورهای درحال‌توسعه، محدودیت ظرفیت نهادی است. اجرای استانداردهای پیچیده جهانی مانند بال III یا مدیریت ابزارهای نظارت کلان، نیازمند نیروی انسانی ماهر، داده‌های کافی و استقلال سیاسی بالا برای

نهادهای نظارتی است. منتقدان می‌گویند کمک‌های فنی بانک جهانی، اگرچه مفید هستند، اما غالباً برای پر کردن این شکاف‌های عمیق ظرفیتی و سیاسی کافی نیستند (Fine, 2009: 330-31).

همچنین برخی دیدگاه‌های انتقادی بیان می‌کنند که تأکید بر نهادهای نظارتی قوی، ابزاری است برای حفظ و تقویت فرایند مالی‌سازی توسعه. به جای کاهش وابستگی به بازارهای مالی جهانی، بانک جهانی در حال کمک به کشورها است تا چارچوب‌های نظارتی خود را به گونه‌ای ارتقا دهند که بتوانند به‌طور ایمن‌تر در شبکه مالی جهانی ادغام شوند، که این خود، ریسک‌های سیستمی بلندمدت را از بین نمی‌برد، بلکه آن‌ها را مدیریت می‌کند. در نهایت، بانک جهانی با تقویت نهادهای نظارتی، به دنبال ایجاد یک «نئولیبرالیسم توسعه‌ای مسئولانه‌تر» است که در آن، ثبات مالی نه یک پدیده خودکار، بلکه یک محصول طراحی نهادی هوشمند است.

در ادبیات نهادهای بین‌المللی، «حکمرانی مالی» یکی از محورهای کلیدی برای تضمین ثبات اقتصادی معرفی می‌شود. صندوق بین‌المللی پول در گزارش ۲۰۰۹ خود تأکید می‌کند که شفافیت، پاسخ‌گویی و حکمرانی خوب پیش‌شرط‌های ضروری برای رشد پایدار هستند (IMF, 2009: 5-9). اما در چارچوب حکومت‌مندی نئولیبرال، این مفاهیم نه صرفاً ابزارهای فنی، بلکه سازوکارهایی برای بازتولید منطق بازارمحور هستند. بحران مالی ۲۰۰۸، ضعف نظارت مالی و مقررات‌زدایی را آشکار کرد. با این حال، صندوق بین‌المللی پول بحران را نه نتیجه سیاست‌های نئولیبرالی، بلکه نتیجه «ضعف حکمرانی» معرفی کرد. این بازقالب‌بندی به صندوق اجازه داد تا به‌جای بازنگری در سیاست‌های بازارمحور، بر «اصلاحات نهادی» و «شفافیت» تأکید کند. در گفتمان نهادهای بین‌المللی، شفافیت ابزاری برای سیاست‌زدایی از مسائل اقتصادی است. شفافیت در ظاهر به معنای دسترسی عمومی به اطلاعات است، اما در عمل به معنای استانداردسازی و تکنوکراتیک‌سازی فرآیندهای مالی است. این امر قدرت تصمیم‌گیری را از حوزه سیاسی به حوزه کارشناسی منتقل می‌کند.

پاسخ‌گویی در گفتمان صندوق، به معنای «پاسخ‌گویی دولت‌ها به بازارها» است. این مفهوم در ظاهر بر مسئولیت‌پذیری دولت تأکید دارد، اما در عمل دولت‌ها را ملزم می‌کند تا سیاست‌های خود را با انتظارات سرمایه‌گذاران هماهنگ کنند. این امر یکی از سازوکارهای کلیدی حکومت‌مندی نئولیبرال است. صندوق و بانک جهانی مفهوم «حکمرانی خوب» را به‌عنوان مجموعه‌ای از استانداردهای جهانی معرفی می‌کنند. این استانداردها شامل شفافیت مالی، استقلال بانک مرکزی و انضباط بودجه‌ای هستند؛ اما، این استانداردها در عمل نسخه‌ای واحد از حکمرانی را بر کشورهای مختلف تحمیل می‌کنند. پس از بحران ۲۰۰۸، صندوق بین‌المللی پول نقش خود را در نظارت مالی جهانی تقویت کرد. در گزارش‌های پس از بحران، صندوق تأکید می‌کند که کشورها باید «چارچوب‌های حکمرانی مالی» خود را اصلاح کنند تا از بحران‌های مشابه جلوگیری شود (IMF, 2009). این امر نشان‌دهنده تاب‌آوری گفتمان نئولیبرالی در برابر بحران است. انضباط بودجه‌ای یکی از محورهای اصلی حکمرانی مالی است. صندوق بین‌المللی پول در توصیه‌های خود بر کاهش کسری بودجه، اصلاح یارانه‌ها و کنترل هزینه‌های عمومی تأکید می‌کند. این سیاست‌ها معمولاً به کاهش هزینه‌های اجتماعی منجر می‌شوند.

شفافیت مالی در گفتمان صندوق، ابزاری برای «اطمینان‌بخشی به سرمایه‌گذاران» است. این امر نشان می‌دهد که شفافیت نه برای تقویت دموکراسی، بلکه برای تقویت بازارهای مالی طراحی شده است. پاسخ‌گویی در گفتمان نئولیبرالی به معنای محدودسازی نقش دولت است. دولت‌ها باید سیاست‌های خود را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که «پاسخ‌گوی بازارها» باشند. این امر استقلال دولت‌ها را کاهش می‌دهد. در بسیاری از اسناد صندوق، خصوصی‌سازی به‌عنوان بخشی از «حکمرانی خوب» معرفی می‌شود. خصوصی‌سازی در ظاهر به معنای افزایش کارآمدی است، اما در عمل به کاهش نقش دولت و تقویت منطق بازار منجر می‌شود.

بحران کرونا نیاز مداخله گسترده دولت‌ها را آشکار کرد. اما صندوق بین‌المللی پول در اسناد پس از بحران بار دیگر بر «پایداری بدهی» و «اصلاحات ساختاری» تأکید کرد. این امر نشان می‌دهد که بحران کرونا نیز موجب تغییر بنیادین در سیاست‌های صندوق نشد.



صندوق در دوران کرونا بر «شفافیت در هزینه‌کرد منابع اضطراری» تأکید کرد. این سیاست در ظاهر برای جلوگیری از فساد طراحی شده است، اما در عمل ابزاری برای نظارت بر دولت‌ها و محدودسازی اختیارات آن‌هاست. همچنین باید خاطر نشان کرد که صندوق و بانک جهانی در سال‌های اخیر بر دیجیتالی‌سازی حکمرانی مالی تأکید کرده‌اند. این سیاست‌ها در ظاهر به دنبال افزایش کارآمدی هستند، اما در عمل به تمرکز قدرت در دست نهادهای تکنوکراتیک منجر می‌شوند.

در گفتمان حکمرانی مالی، شهروندان به‌عنوان «مالیات‌دهندگان مسئول» و «سرمایه‌گذاران بالقوه» معرفی می‌شوند. این سوژه‌سازی نولیبرالی، مسئولیت بحران‌ها را بر دوش افراد می‌گذارد. حکمرانی مالی در گفتمان نهادهای بین‌المللی به گونه‌ای طراحی شده است که تصمیمات اقتصادی را از حوزه سیاسی خارج کند. این امر موجب کاهش نقش دموکراسی در سیاست‌گذاری اقتصادی می‌شود؛ بدین ترتیب می‌توان گفت حکمرانی مالی یکی از ابزارهای اصلی تاب‌آوری نولیبرالیسم است. این مفهوم به نهادهای بین‌المللی اجازه می‌دهد تا بحران‌ها را به فرصتی برای تقویت سیاست‌های خود تبدیل کنند. صندوق از طریق مفاهیمی مانند شفافیت و پاسخ‌گویی تلاش می‌کند مشروعیت سیاست‌های خود را افزایش دهد. این مفاهیم در ظاهر دموکراتیک هستند، اما در عمل به تقویت منطق بازار منجر می‌شوند. در مجموع، حکمرانی مالی ابزاری برای بازتولید نولیبرالیسم در برابر بحران‌هاست. شفافیت، پاسخ‌گویی و حکمرانی خوب در ظاهر مفاهیمی مثبت هستند، اما در چارچوب حکومت‌مندی نولیبرال به ابزارهایی برای محدودسازی نقش دولت و تقویت منطق بازار تبدیل می‌شوند.

از منظر کاربرد موقعیت حکومت‌مندی نهادهای مروج سیاست‌های توسعه‌ای نولیبرالی، می‌توان گفت این نهادها غالباً بحران در حوزه حکمرانی مالی را به‌عنوان «شکاف‌های نظارتی» یا «ضعف‌های اجرایی» بازتعریف می‌کنند تا علت‌های ساختاری آزادسازی مالی را کم‌رنگ سازند. به موازات آن، توانایی تجویز راهکار به صورت مجزا شامل توصیه‌های فنی و هنجاری مانند «انضباط مالی»، «پایداری بدهی»، «تقویت چارچوب‌های نظارتی» و «شفافیت» است؛ این نسخه‌ها بازار را به‌عنوان محور بازسازی معرفی می‌کنند و اصلاحات را در قالب تقویت سازوکارهای بازار محور ارائه می‌دهند.

در حوزه توانایی نظارت بر اجرا و پیامدها، توانایی نظارت بر اجرا در حکمرانی مالی از طریق مشروطیت و مکانیسم‌های گزارش‌دهی بین‌المللی اعمال می‌شود؛ و ام‌ها، برنامه‌های فنی و ارزیابی‌های بخش مالی (FSAP) ابزارهایی هستند که اجرای نسخه‌های پیشنهادی را تضمین می‌کنند. این نظارت نهادی، کشورها را به پذیرش چارچوب‌های نولیبرال وادار می‌کند و در عمل موجب می‌شود که اصلاحات نظارتی بیشتر به مدیریت ریسک برای ادغام امن‌تر در بازارهای جهانی منجر شود تا کاهش وابستگی به منطق مالی‌سازی.

۳-۴- تاب‌آوری سیاست‌های نولیبرال در حوزه شاخص‌ها و اهداف توسعه

بحران مالی ۲۰۰۸ نه تنها نظام مالی جهانی را متزلزل کرد، بلکه مشروعیت شاخص‌ها و اهداف توسعه‌ای موجود را نیز زیر سؤال برد. شاخص‌های سنتی مانند رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) دیگر به‌تنهایی قادر به توضیح پایداری و عدالت توسعه نبودند. در واکنش، نهادهای بین‌المللی به بازآرایی بنیادین در اهداف توسعه پرداختند و از اهداف توسعه هزاره (MDGs) به سمت اهداف توسعه پایدار (SDGs) حرکت کردند (سازمان ملل، ۲۰۱۵). این تغییر نشان‌دهنده تاب‌آوری دگرگون‌پذیر توصیه‌های نولیبرالی بود: یعنی بازآرایی بنیادین در بنیان‌های فکری و سیاستی برای حفظ مشروعیت و تداوم گفتمان نولیبرالی.

پیش از بحران، شاخص‌های توسعه عمدتاً بر رشد اقتصادی و کاهش فقر مطلق تمرکز داشتند (بانک جهانی، ۱۹۹۷). در سال ۲۰۰۰، سازمان ملل اهداف توسعه هزاره را معرفی کرد که بر کاهش فقر، آموزش و سلامت تمرکز داشتند. این اهداف ساده‌سازی شده بودند و پیچیدگی‌های توسعه را نادیده می‌گرفتند (Sachs, 2005). بحران مالی ۲۰۰۸ نشان داد که شاخص‌های سنتی مانند GDP قادر به توضیح بی‌ثباتی و نابرابری نیستند (Stiglitz & Fitoussi, 2009).

و در نتیجه، نهادهای نئولیبرال مجبور شدند شاخص‌ها و اهداف توسعه را بازآرایی کنند. در سال ۲۰۱۵، سازمان ملل دستورکار ۲۰۳۰ و اهداف توسعه پایدار (SDGs) را معرفی کرد. این اهداف بر ابعاد اجتماعی، زیست‌محیطی و اقتصادی توسعه تأکید داشتند. در این چارچوب، نئولیبرالیسم توانست بنیان‌های سیاستی خود را بازآرایی کند و شاخص‌های جدیدی را معرفی نماید که مشروعیت بیشتری داشتند. در این چارچوب تمرکز بر توزیع و کیفیت مورد توجه قرار گرفت. تأکید بر شاخص‌هایی مانند ضریب جینی، فقر چندبعدی و دسترسی به خدمات پایه، نشان‌دهنده یک تغییر گفتمانی است. توسعه، دیگر تنها «کمیت رشد» نیست، بلکه «کیفیت شمول» نیز هست. سن، با رویکرد «قابلیت‌های انسانی»، از پیش، زمینه فکری لازم برای این تغییر را فراهم کرده بود و پس از ۲۰۰۸، این رویکرد به‌عنوان یک ابزار قدرتمند برای ارزیابی توسعه (فراتر از درآمد) مورد استقبال قرار گرفت. توسعه به‌معنای افزایش آزادی‌های واقعی افراد برای زندگی‌ای است که خود ارزشمند می‌داند (سن، ۱۳۸۱، ۳۵-۵۳).

در همین راستا، نهادینه‌سازی تاب‌آوری در سازمان‌های توسعه‌ای نیز برای مقابله با بحران مورد توجه قرار گرفت. نهادهای توسعه بین‌المللی به سرعت مفهوم تاب‌آوری را به کار گرفتند: بانک جهانی پس از بحران، تأکید فزاینده‌ای بر «تاب‌آوری مالی»، «شبکه‌های تأمین اجتماعی» (به‌عنوان ابزار افزایش تاب‌آوری خانوارها)، و «تاب‌آوری اقلیمی» پیدا کرد (گزارش‌های توسعه جهانی بانک جهانی پس از ۲۰۱۰، فصل‌های ۳ و ۴). هدف ۱۷ از اهداف توسعه پایدار (SDG 17) بر «تقویت ابزارهای پیاده‌سازی و احیای مشارکت جهانی برای توسعه پایدار» تأکید دارد که به‌طور ضمنی، بر نیاز به تاب‌آوری در برابر شوک‌های اقتصادی و سیاسی جهانی دلالت دارد.

تمرکز بر تاب‌آوری و ریسک سیستمی، به تغییرات اساسی در سیاست‌گذاری‌های توسعه بین‌المللی منجر شد. یکی از مهم‌ترین تحولات، پذیرش لزوم مداخلات دولت برای مدیریت ریسک سیستمی در سطح کلان بود. در همین راستا، **تنظیم‌گری احتیاطی کلان** مدنظر قرار گرفت. برخلاف تنظیم‌گری احتیاطی خرد که بر سلامت یک بانک منفرد تمرکز دارد، تنظیم‌گری احتیاطی کلان- مانند سازوکار موسوم به **بازل سه**- بر ثبات کل سیستم مالی تمرکز دارد. این رویکرد، یک **تغییر پارادایمی کامل** از آزادسازی نئولیبرال به تنظیم‌گری پیشگیرانه است. در همین راستا، گروهی از پژوهشگران صندوق بین‌المللی پول نشان دادند که این نوع تنظیم‌گری برای جلوگیری از حباب‌های اعتباری و مالی در سطح سیستمیک ضروری است. این ابزارها شامل محدود کردن نسبت وام به ارزش (LTV) یا تنظیم‌گری بدهی خانوارها هستند (Claessens et al., ۲۰۱۰: ۱-۲۰).

در همین ارتباط، موضوع **حفظ ذخایر احتیاطی** برای کشورهای درحال توسعه نیز مورد توجه قرار گرفت. این گفتمان به معنای لزوم ایجاد ذخایر بزرگ ارزی و تقویت تدابیر حفاظتی برای جذب شوک‌های خارجی (مانند کاهش قیمت کالاها یا خروج سرمایه) بود. منطبق این کار این بود که تاب‌آوری تنها یک مفهوم مالی نیست؛ بلکه یک مفهوم اجتماعی است. جوامعی که دارای سرمایه اجتماعی قوی و شبکه‌های ایمنی کارآمد هستند، در برابر شوک‌ها مقاوم‌ترند.

اوریتز و کیومینز تأکید دارند که افزایش سرمایه‌گذاری در شبکه‌های تأمین اجتماعی مانند برنامه‌های انتقال نقدی و بیمه‌های بیکاری، ظرفیت خانوارها را برای حفظ مصرف و سرمایه‌گذاری‌های انسانی در طول رکودها افزایش می‌دهد و از این طریق، تاب‌آوری اقتصاد کلان را تقویت می‌کند (Ortiz & Cummins, 2013). این رویکرد، به‌شدت سیاست‌های ریاضتی نئولیبرالی را که هزینه‌های اجتماعی را قطع می‌کرد، به چالش می‌کشد.

پس از بحران، مسئله نابرابری به‌عنوان یک عامل تهدیدکننده ثبات کلان اقتصادی برجسته شد (Ostry et al., 2016). بانک جهانی دریافت که دسترسی به زیرساخت‌های پایه (برق، آب، حمل‌ونقل عمومی) یک عامل حیاتی در کاهش فقر و ارتقای برابری است. زیرساخت‌ها دیگر فقط یک بخش اقتصادی نبودند، بلکه ابزاری برای رسیدن به اهداف اجتماعی و توسعه‌ای



تلقی می‌شدند. برای اجرای این تمرکز مجدد، بانک جهانی تغییرات ساختاری و ابزاری مهمی را در نهادهای اصلی خود، یعنی بانک بین‌المللی باسازی و توسعه (IBRD) و مؤسسه توسعه بین‌الملل (IDA)، و به‌طور خاص در شرکت مالی بین‌المللی (IFC) و آژانس تضمین سرمایه‌گذاری چندجانبه (MIGA)، اعمال کرد. همچنین ایده جایگزین کردن برنامه خصوصی‌سازی کامل با «تأمین مالی ترکیبی» یکی از اصلی‌ترین تحولات پس از ۲۰۰۸ بود.

این مدل به معنای استفاده استراتژیک از منابع مالی عمومی (بانک جهانی) برای کاهش ریسک و افزایش جذابیت پروژه‌های زیرساختی برای بخش خصوصی است. ابزارهایی مانند **تضمین‌ها** مورد توجه قرار گرفت که به معنای استفاده از اعتبار بانک جهانی برای پوشش ریسک‌های سیاسی، اعتباری یا عدم اجرا در پروژه‌های زیرساخت (بانک جهانی، ۲۰۱۷: ۵۸). **وام‌های مشروط** نیز ابزار دیگری است که به معنای اعطای وام‌هایی است که مشروط به بهبود محیط نظارتی و چارچوب حقوقی برای سرمایه‌گذاری خصوصی در زیرساخت است. بانک جهانی پس از ۲۰۰۸، تلاش کرد تا نهادهای تابعه خود (IFC, IDA, IBRD, MIGA) را در راستای یک استراتژی واحد زیرساختی هماهنگ کند. در قالب این هماهنگی، **IBRD** و **IDA** به تأمین مالی زیرساخت‌های عمومی و اجتماعی با ریسک بالاتر می‌پردازند، در حالی که **IFC** و **MIGA** بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در زیرساخت‌های تجاری متمرکز می‌شوند.

در سند استراتژی سال ۲۰۱۳، بانک جهانی بر مفهوم «زیرساخت‌های تاب‌آور» تأکید کرد، و به‌ویژه در زمینه سازگاری با تغییرات آب‌وهوایی و کاهش خطرات بلایای طبیعی توصیه‌هایی ارائه نمود. این رویکرد، فراتر از ساخت‌وساز صرف، بر «کیفیت زیرساخت» شامل پایداری محیطی، حکمرانی مناسب و کارایی عملیاتی تمرکز کرد (World Bank, 2013). با وجود تلاش بانک جهانی برای انعطاف‌پذیری و بازنگری، نقدهای آکادمیک متعددی بر رویکرد پس از ۲۰۰۸ این نهاد وارد شده است. بسیاری از منتقدان توسعه معتقدند که تمرکز مجدد بانک جهانی بر زیرساخت، بیشتر یک تعدیل فنی در چارچوب نئولیبرال است تا یک تغییر پارادایمی واقعی (Wade, 2011). اصرار بر تأمین مالی ترکیبی و مشارکت بخش خصوصی (PPP)، نشان می‌دهد که تأکید بر نقش محوری بازار و انضباط مالی همچنان در هسته توصیه‌ها باقی مانده است. «گذار به تأمین مالی ترکیبی و PPPها، در حالی که به‌صورت خطایی نیاز عمومی را می‌پذیرد، در عمل اولویت بازده سرمایه خصوصی را بر اهداف صرفاً توسعه‌ای تثبیت می‌کند».

بانک جهانی در سال‌های پس از بحران، به‌طور صریح بر «رشد فراگیر و پایدار» تأکید کرد. این استراتژی، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی - شامل آموزش، بهداشت و حمایت اجتماعی - را به‌عنوان یک پیش‌شرط برای توسعه اقتصادی مطرح نمود. این امر در اسناد رسمی بانک جهانی از سال‌های ۲۰۱۳ به بعد، که بر «پایان دادن به فقر شدید» و «ارتقای رفاه مشترک» تأکید می‌کردند، منعکس شد (World Bank, 2013). استیگلیتز، سن و فیتوسی (۲۰۰۹) تأکید دارند که شاخص‌های سنتی توسعه ناکافی هستند و باید بازآرایی شوند. هاروی (۲۰۱۱) معتقد است که تغییر شاخص‌ها بیشتر به مشروعیت‌بخشی به نئولیبرالیسم منجر شد تا به تغییر واقعی در منطق آن.

در مجموع می‌توان گفت که تغییر در شاخص‌ها و اهداف توسعه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ نشان داد که نئولیبرالیسم توانست در قالب تاب‌آوری دگرگون‌پذیر، سیاست‌های تجویزی خود را بازآرایی کند. نهادهای نئولیبرال توانستند با معرفی شاخص‌ها و اهداف جدید، مشروعیت خود را بازسازی کنند و با شرایط جدید سازگار شوند، بدون آن‌که منطق اصلی نئولیبرالیسم تغییر کند. این تاب‌آوری نشان‌دهنده توانایی نئولیبرالیسم برای بازتولید و تقویت خود در شرایط بحران است.

گذار از اهداف توسعه هزاره (MDGs) به اهداف توسعه پایدار (SDGs) در سال ۲۰۱۵ یکی از مهم‌ترین بازآرایی‌های گفتمانی در تاریخ توسعه جهانی بود. سازمان ملل در سند ۲۰۳۰ تأکید می‌کند که «اهداف توسعه پایدار چارچوبی جامع،

جهانی و تحول‌آفرین» هستند (UN, 2015: 12-13). اما این تحول در چارچوب حکومت‌مندی نئولیبرال معنای خاصی پیدا می‌کند یعنی: بازسازی گفتمان توسعه بدون تغییر بنیادین در منطق بازارمحور.

MDGs به دلیل تمرکز بر شاخص‌های کمی و رویکرد بالا به پایین مورد انتقاد قرار گرفتند. پژوهشگرانی مانند سعد فیلو (۲۰۲۱) نشان می‌دهند که MDGs نتوانستند نابرابری ساختاری را کاهش دهند. این ناکامی‌ها زمینه را برای بازآرایی گفتمانی فراهم کرد، اما نه برای تغییر منطق نئولیبرالی. SDGs در ظاهر افق توسعه را گسترش دادند: از ۸ هدف به ۱۷ هدف، از تمرکز بر فقر به تمرکز بر پایداری، از توسعه انسانی به توسعه سیاره‌ای؛ اما این گسترش، همان‌طور که آویسا (۲۰۲۳) اشاره می‌کند، بیشتر یک «گسترش مفهومی» است تا تغییر در سیاست‌های عملی.

یکی از ویژگی‌های SDGs، سیاست‌زدایی از توسعه است. اهداف توسعه پایدار به گونه‌ای طراحی شده‌اند که همه کشورها، نهادها و بازیگران بتوانند با آن موافقت کنند. این اجماع‌سازی، تضادهای ساختاری توسعه را پنهان می‌کند و به نئولیبرالیسم اجازه می‌دهد در قالبی جدید بازتولید شود. در سند ۲۰۳۰، نقش بخش خصوصی به عنوان «موتور توسعه» برجسته شده است (UN, 2015, : 14-15). این امر نشان می‌دهد که SDGs در ظاهر به دنبال عدالت اجتماعی هستند، اما در عمل منطق بازار را تقویت می‌کنند.

یکی از محورهای SDGs، «تأمین مالی پایدار» است. این مفهوم در عمل به معنای گسترش نقش بازارهای مالی در توسعه است. پژوهشگران مانند ماوولی (۲۰۱۹) نشان می‌دهند که مالی‌سازی یکی از ابزارهای اصلی حکومت‌مندی نئولیبرال است. SDGs بر مشارکت عمومی - خصوصی (PPP) تأکید دارند. این مشارکت‌ها در ظاهر به دنبال افزایش کارآمدی هستند، اما در عمل به خصوصی‌سازی خدمات عمومی منجر می‌شوند. این امر یکی از سازوکارهای اصلی بازتولید نئولیبرالیسم است. در SDGs، شهروندان به عنوان «کنشگران مسئول» معرفی می‌شوند. این سوژه‌سازی نئولیبرالی، مسئولیت توسعه را از دولت‌ها به افراد منتقل می‌کند. این امر مشابه همان سازوکاری است که در محور «رشد شمول‌گرا» مشاهده شد.

اگرچه SDG 10 به «کاهش نابرابری» اختصاص دارد، اما سند ۲۰۳۰ هیچ سازوکار الزام‌آوری برای مقابله با نابرابری ساختاری ارائه نمی‌دهد. این امر نشان می‌دهد که SDGs در سطح گفتمانی به نابرابری توجه دارند، اما در سطح سیاستی تغییری ایجاد نمی‌کنند. SDGs بر پایداری محیط‌زیست تأکید دارند، اما این پایداری در چارچوب «اقتصاد سبز» تعریف می‌شود. اقتصاد سبز در بسیاری از موارد به معنای مالی‌سازی طبیعت است. این امر نشان‌دهنده نفوذ منطق بازار در حوزه محیط‌زیست است. SDGs چارچوبی برای حکمرانی جهانی ایجاد می‌کنند؛ اما این حکمرانی در عمل تحت سلطه نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی است. این امر نشان می‌دهد که SDGs ابزاری برای تقویت نظم نئولیبرالی جهانی هستند.

SDGs بر شاخص‌ها، داده‌ها و اندازه‌گیری تأکید دارند. این امر توسعه را به مسئله‌ای تکنیکی تبدیل می‌کند و از طرح پرسش‌های سیاسی جلوگیری می‌کند. این تکنوکراتیک‌سازی یکی از ویژگی‌های اصلی حکومت‌مندی نئولیبرال است. پس از بحران ۲۰۰۸، نهادهای بین‌المللی تلاش کردند مشروعیت خود را بازسازی کنند. SDGs یکی از ابزارهای این بازسازی بودند. آویسا (۲۰۲۳) نشان می‌دهد که SDGs پاسخی گفتمانی به بحران مشروعیت نئولیبرالیسم بودند.

بحران کرونا نشان داد که بسیاری از اهداف - SDGs از جمله سلامت، نابرابری و فقر - به شدت آسیب‌پذیر هستند. اما نهادهای بین‌المللی بار دیگر SDGs را به عنوان «چارچوب بازیابی» معرفی کردند. این امر نشان‌دهنده تاب‌آوری گفتمان SDGs است. SDGs در ظاهر به دنبال عدالت جهانی هستند، اما در عمل نظم جهانی موجود را بازتولید می‌کنند. سعد فیلو (۲۰۲۱) نشان داده است که SDGs تضادهای ساختاری اقتصاد جهانی را پنهان می‌کنند. توسعه پایدار در SDGs بیشتر یک گفتمان است تا یک سیاست و این گفتمان به نهادهای بین‌المللی اجازه می‌دهد تا بدون تغییر سیاست‌های خود، ادعای تحول‌گرایی داشته باشند. در SDGs، نقش دولت‌ها به «تسهیل‌گری» تقلیل یافته است. این امر نشان‌دهنده نفوذ منطق نئولیبرالی در سند



۲۰۳۰ است. همچنین SDGs در عمل با منطق سرمایه‌داری جهانی سازگار هستند. این اهداف هیچ چالشی برای ساختارهای قدرت جهانی ایجاد نمی‌کنند. با این حساب در مجموع می‌توان گفت، گذار از MDGs به SDGs نه یک تحول بنیادین، بلکه یک بازآرایی گفتمانی در چارچوب حکومت‌مندی نئولیبرال است. SDGs در ظاهر به دنبال عدالت، پایداری و برابری هستند، اما در عمل منطق بازار را تقویت و به تاب‌آوری نئولیبرالیسم کمک می‌کنند.

از منظر کاربرد موقعیت حکومت‌مندی نهادهای مروج سیاست‌های توسعه‌ای نئولیبرالی، می‌توان گفت این نهادها در حوزه شاخص‌ها و اهداف توسعه، شکست‌های توسعه‌ای را غالباً به عنوان «مسائل اندازه‌گیری» یا «نارسایی نهادی» تبیین و تعریف می‌کنند تا نیاز به بازنگری در منطق رشد بازارمحور را کم‌رنگ کنند. به طور مجزا، توانایی تجویز راهکار شامل ترویج شاخص‌های کمی جدید، هدف‌گذاری مبتنی بر کارایی و ادغام معیارهای بازارمحور در اهداف توسعه (مثلاً SDGs همراه با تأکید بر «تأمین مالی پایدار» و مشارکت خصوصی) است؛ این نسخه‌ها معیارهای موفقیت را به عملکرد بازار و مشارکت بخش خصوصی پیوند می‌دهند.

همچنین توانایی نظارت بر اجرا در این حوزه از طریق استانداردسازی شاخص‌ها، سیستم‌های گزارش‌دهی بین‌المللی و پیوند دادن منابع مالی به تحقق اهداف اندازه‌پذیر اعمال می‌شود؛ این ابزارها نه تنها جهت‌گیری سیاست‌ها را شکل می‌دهند بلکه گفتمان توسعه را تکنوکراتیک می‌کنند. نتیجه این نظارت آن است که حتی وقتی بحران‌ها ناکارآمدی‌های ساختاری را آشکار می‌سازند، چارچوب‌های شاخص‌محور و مکانیزم‌های پیگیری به نهادها امکان می‌دهد توصیه‌های نئولیبرالی را بازتولید کند و تاب‌آوری گفتمانی و نهادی این توصیه‌ها را تضمین نمایند.

نتیجه‌گیری

بررسی اسناد و روایت‌های رسمی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگر نهادهای مروج توسعه بین‌المللی نشان می‌دهد که این نهادها دقیقاً از سه توانایی حکمرانی - توانایی تعریف بحران، توانایی تجویز راهکار، و توانایی نظارت بر اجرا - برای بازتعریف بحران‌ها و بازتولید نسخه‌های نئولیبرالی بهره برده‌اند و این امر آن‌ها را به موقعیت حکومت‌مندی در این حوزه ارتقاء داده است. «اسناد رسمی این نهادها نشان می‌دهد که بحران‌ها نه نقطه شکست، بلکه فرصتی برای بازتعریف و تقویت سیاست‌های پیشین بوده‌اند». تحلیل مقاله نشان می‌دهد که هر یک از سه شاخص حکمرانی، نقش متمایزی در تاب‌آوری ایفا کرده‌اند: بازتعریف بحران‌ها (روایت‌سازی) زمینه‌ساز ساختارهای بازارمحور را فراهم کرده، تجویز راهکارها این نسخه‌ها را به سیاست‌های مشخص تبدیل نموده، و سازوکارهای نظارتی اجرای این نسخه‌ها را تضمین کرده‌اند. این سه‌گانه نه تنها توصیه‌ها را حفظ کرده‌اند، بلکه آن‌ها را در قالب‌های جدیدی - از جمله «هدف‌مندسازی حمایت‌ها»، «تقویت چارچوب‌های نظارتی فنی» و «شاخص‌محوری توسعه» - تثبیت نموده‌اند؛ بنابراین تاب‌آوری نئولیبرالیسم را باید محصول این هم‌افزایی روایی، هنجاری و نهادی دانست.

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که تاب‌آوری نئولیبرالیسم در سه حوزه مورد بررسی دارای وجوه مشترک و پیامدهای مشخصی است: در حمایت اجتماعی، بازتعریف بحران به هدف‌مندسازی و مشارکت بخش خصوصی انجامیده؛ در حکمرانی مالی بازتعریف به تمرکز بر انضباط مالی و پایداری بدهی منجر شده؛ و در شاخص‌ها و اهداف توسعه، شاخص‌سازی و پیوند منابع به اهداف قابل اندازه‌گیری، گفتمان توسعه را تکنوکراتیک و بازارمحور کرده است. این نتایج نشان می‌دهد که بحران‌ها بیشتر به‌عنوان فرصت‌های نهادی برای تعمیق منطق نئولیبرال عمل کرده‌اند تا محرکی برای بازنگری بنیادین.

برای کاهش اثرات بازتولید نئولیبرالیسم در شرایط بحران، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران و جوامع مدنی: (۱) از شفافیت و تنوع‌سازی روایت‌ها حمایت کنند تا بازتعریف‌های یک‌جانبه بحران محدود شود؛ (۲) در طراحی حمایت‌های اجتماعی،

معیارهای عدالت توزیعی و دسترسی عمومی را به‌عنوان شروط مشروطیت‌های بین‌المللی بگنجانند؛ ۳) در حوزه مالی، به‌جای تمرکز صرف بر پایداری بدهی، مکانیسم‌هایی برای کنترل مالی‌سازی و تنظیم ابزارهای پیچیده مالی ایجاد کنند؛ و ۴) در تعیین شاخص‌های توسعه، معیارهای کیفی و توزیعی را در کنار شاخص‌های کمی قرار دهند تا سیاست‌ها صرفاً به عملکرد بازار وابسته نشوند. این توصیه‌ها باید در قالب همکاری میان‌دستگاهی و با مشارکت جوامع محلی اجرا شوند.

تاب‌آوری توصیه‌های نئولیبرالی محصول ساختارهای حکمرانی است که نهادهای بین‌المللی در اختیار دارند که توانایی تعریف بحران، توانایی تجویز راهکار و توانایی نظارت بر اجرای توصیه‌های پیشنهادی است. این سه توانایی به نهادها امکان داده‌اند تا بحران‌ها را نه به‌عنوان شکست منطق بازار، بلکه به‌عنوان فرصت‌هایی برای بازتولید و تعمیق آن قلمداد کنند؛ بنابراین مواجهه مؤثر با پیامدهای نابرابری‌زا و ناکارآمدی‌های ساختاری نیازمند بازاندیشی در سازوکارهای حکمرانی بین‌المللی و تقویت ظرفیت‌های پاسخ‌گویی دموکراتیک در سطح ملی و فراملی است.



- اخوان کاظمی، ب.؛ و فروتن، ف. (۱۴۰۲). کرونا، مخاطره در کار، بازانديشي در نقش دولت. فصلنامه دولت پژوهی، ۳۴(۹)، ۲۷۲-۲۴۱.
- سن، آ. ک. (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی (و. محمودی، مترجم). تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- مشایخی، م. (۱۳۹۵). بحران مالی و چرخش‌های پارادایمی در اقتصاد سیاسی. فصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل، ۳۴، ۶۸-۴۵.
- نعمتی، ا. ح.؛ و همکاران. (۱۴۰۰). افول نئولیبرالیسم ریگان و تاجر در عصر پساکرونا. پژوهشنامه علوم دفاعی، ۱(۱)، ۸۳-۱۰۶.
- هاروی، د. (۱۳۹۰). تاریخ مختصر نئولیبرالیسم (م. عبدالله‌زاده، مترجم). تهران: نشر اختران.

- Avissa, S. (2023). *Neoliberalism and post-crisis reconstruction*. York University.
- Bhamra, R. (2016). *Organizational resilience: Concepts, integration, and practice*. Routledge.
- Claessens, S., Ghosh, S., & Mihet, R. (2010). Macro-prudential policies to mitigate financial system vulnerabilities. *IMF Working Paper*.
- Financial Stability Board. (2009). *Improving financial regulation: Report to G20 leaders*. FSB.
- Financial Stability Board. (2011). *Key attributes of effective resolution regimes for financial institutions*. FSB.
- Foucault, M. (2008). The birth of biopolitics: Lectures at the Collège de France, 1978-1979 (G. Burchell, Trans.). *Palgrave Macmillan*.
- Folke, C. (2016). Resilience and global sustainability. *Ecology and Society*, 21(3), 1-14.
- Giustiniano, L., et al. (2018). Organizational resilience: A review and future research agenda. *Management Research Review*, 41(2), 1-20.
- Harvey, D. (2005). *A brief history of neoliberalism*. Oxford University Press.
- Harvey, D. (2014). *Seventeen contradictions and the end of capitalism*. Oxford University Press.
- Holling, C. S. (1973). Resilience and stability of ecological systems. *Annual Review of Ecology and Systematics*, 4, 1-23.
- IMF. (2022). *Resilience and Sustainability Trust: Operational guidance*. International Monetary Fund.
- IMF. (2025). *IMF advice on fiscal policy*. Independent Evaluation Office.
- Joseph, J. (2013). Resilience as embedded neoliberalism. *Resilience*, 1(1), 38-52.
- Kotz, D. (2009). The financial and economic crisis of 2008: A systemic crisis of neoliberal capitalism. *Review of Radical Political Economics*, 41(3), 305-317.
- Mavelli, L. (2019). Governing through resilience. *Security Dialogue*, 50(4), 341-358.

- OECD. (2020). *COVID-19 and global development: Challenges and policy responses*. OECD Publishing.
- Ortiz, I., & Cummins, M. (2013). *The age of austerity: A review of public expenditures*. Initiative for Policy Dialogue.
- Pazarbasioglu, C., & Meads, N. (2024). *IMF crisis management: Lessons from the GFC and the pandemic*. In *Oxford Handbook of the IMF* (pp. 678–704). Oxford University Press.
- Piketty, T. (2014). *Capital in the twenty-first century*. Harvard University Press.
- Saad-Filho, A. (2021). *The age of crisis: Neoliberalism and the pandemic*. Pluto Press.
- Shkreta, X., & Kaçani, K. (2023). *Neoliberalism and the global financial crisis of 2008*. *Journal of Economic Studies*.
- Stiglitz, J. (2010). *Freefall: America, free markets, and the sinking of the world economy*. W. W. Norton.
- Stiglitz, J., Sen, A., & Fitoussi, J.-P. (2009). *Report by the Commission on the Measurement of Economic Performance and Social Progress*.
- UNDP. (2020). *Human Development Report 2020: The next frontier—Human development and the Anthropocene*. United Nations Development Programme.
- Wade, R. (2011). What recovery? The case against austerity. *Cambridge Journal of Economics*, 35(3), 437–457.
- Welch, L. (2012). Neoliberalism, economic crisis, and the 2008 financial meltdown. *Critical Sociology*, 38(3), 471–487.
- World Bank. (2019). *World Bank Group's support for crisis preparedness*. World Bank.
- World Bank. (2021). *The World Bank Group's support to countries during the COVID-19 crisis*. World Bank.
- World Bank. (2021). *Private sector participation in health: Policy guidance for resilient systems*. World Bank.
- World Bank. (2021). *Resilient recovery: Rebuilding stronger after COVID-19*. World Bank.
- World Bank Group. (2017). *Blended finance for infrastructure*. World Bank Group.

